



Meta theoretical foundations of feminism theory in

Received : 2024/01/17

accepted : 2024/02/03

abstract



Ibrahim Anoushe:
Assistant professor
of international
relations and
member of the
faculty of Rafsanjan
branch, Islamic
Azad University of
Rafsanjan, Iran

Email:
ib.anousheh@gmail.com

The field of international relations in the field of theorizing includes a wide range of theories. From the traditional range of theories of international relations to the late theories and reflectionism, which has been a reaction to the traditional and ruling theories in international relations. One of the most important developments in the field of international relations theories is the emergence of meta-theoretical issues in this field. Trans-theoretical debates in international relations have been raised since the end of the 20th century, especially in the last international relations debates, which was the debate between rationalists and reflective theories, and this debate is more of a philosophical nature, and the field of philosophy of science has been used to examine and evaluate other theories. Is. Meta-theory actually examines, analyzes and describes the theory. In other words, meta-theory deals with the ontological, epistemological and methodological dimensions of a theory. One of the recent and reflective theories in the field of international relations is the theory of woman belief or feminism. Most of the proponents of this theory are inspired by poststructuralism. Feminists also question the dimensions of ontology, epistemology and methodology of traditional theories of international relations, especially realism, and consider them insufficient to analyze the realities of today's world. This research is based on a descriptive-analytical method using library resources and research. The purpose of this research is to investigate and familiarize with the ontological, epistemological and methodological dimensions of the theory of feminism and to what extent these dimensions can give us a more accurate and better understanding in the field of international relations and world politics issues.

Key word: Meta theory, feminism, ontology, epistemology, methodology

مبانی فرانظری نظریه فمینیسم در روابط بین الملل

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۱۱/۱۴

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۱۰/۲۷

چکیده

رشته روابط بین الملل در حوزه نظریه پردازی طیف وسیعی از نظریات را در بر می گیرد. از طیف سنتی نظریات روابط بین الملل گرفته تا نظریات متاخر و انعکاس گرایی که واکنشی به نظریات سنتی و حاکم در روابط بین الملل بوده است. یکی از مهمترین تحولات در زمینه نظریه های روابط بین الملل، مطرح شدن مباحث فرانظری در این حوزه می باشد. مباحث فرانظری در روابط بین الملل از اواخر قرن بیستم و بخصوص در آخرین مناظرات روابط بین الملل که مناظره میان خردگرایان و نظریه های انعکاسی بود، مطرح شد و این مناظره بیشتر ماهیتی فلسفی داشته و از حوزه فلسفه علم برای بررسی و ارزیابی دیگر نظریات کمک گرفته است. فرانظریه در واقع به بررسی، تحلیل و توصیف نظریه می پردازد. بعبارتی دیگر فرانظریه با ابعاد هستی شناسانه، معرفت شناسانه و روش شناسانه یک نظریه سرو کار دارد. یکی از نظریات متاخر و انعکاسی در حوزه روابط بین الملل، نظریه زن باوری یا فمینیسم می باشد. بیشتر طرفداران این نظریه از پسا ساختارگرایی الهام گرفته اند. فمینیست ها همچنین ابعاد هستی شناسی، معرفت شناسی و روش شناسی نظریه های سنتی روابط بین الملل و بطور اخص رئالیسم را زیر سوال می برند و آنها را برای تحلیل واقعیت های جهان امروز ناکافی می دانند. هدف این پژوهش بررسی و آشنایی با ابعاد هستی شناختی، معرفت شناختی و روش شناختی نظریه فمینیسم است و اینکه این ابعاد تا چه اندازه می تواند شناخت دقیق تر و بهتری را در حوزه روابط بین الملل و مسائل سیاست جهانی به ما بدهد.

کلیدواژه ها: فرانظریه، فمینیسم، هستی شناسی، معرفت شناسی، روش شناسی



ابراهیم انوشه :

استادیار روابط بین الملل
و عضو هیئت علمی واحد
رفسنجان، دانشگاه آزاد اسلامی
رفسنجان، ایران

Email:
lb.anousheh@gmail.com

روابط بین الملل را می‌توان به عنوان یک رشته دانشگاهی و به طور اخص نظریه پردازی در روابط بین‌الملل را به ابتدای قرن بیستم یعنی شروع جنگ جهانی اول نسبت داد یعنی زمانی که دیدگاه‌های آرمان‌گرایانه روابط بین‌الملل پس از جنگ جهانی اول در سال ۱۹۱۹ بروز کردند. در این مقطع روابط بین الملل با محوریت جنگ و صلح در صدد پاسخگویی به پرسش‌های اساسی جامعه بشری بود که چگونه می‌توان از جنگ جلوگیری کرد و چگونه می‌توان صلح و ثبات را ایجاد کرد. از این رو نظریه پردازان ایده‌آلیست با طرح یک سری از مفروضات در صدد پاسخ به سوالات فوق بودند شاید بتوان این زمان را آغاز نظریه سازی و تئوری پردازی در روابط بین الملل نام نهاد آنچه در این میان قابل تامل است در نظر گرفتن این نکته است که نظریات مطرح شده در حوزه روابط بین المللی متأثر از دیدگاه‌ها و تفکرات اندیشه‌های سیاسی فلسفی اندیشمندان مختلفی در این حوزه بوده که دیدگاه‌ها و اندیشه‌های این افراد اساس معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی نظریه‌های روابط بین الملل را تشکیل داده است. برای مثال اندیشه‌های افرادی نظیر کانت و باتیز را می‌توان در شکل‌گیری نظریات لیبرالیسم مهم دانست یا از تاثیر دیدگاه‌های هابز و ماکیاوول در مطرح شدن نظریات رئالیسم نام برد. (رنجکش و کشاورز: ۱۳۹۱، ۱۳۵)

حوزه علمی روابط بین‌الملل از بعد از جنگ جهانی اول تا به امروز طیف وسیعی از نظریات را به خود دیده است از طیف سنتی روابط بین الملل که شامل دیدگاه‌های رئالیسم، لیبرالیسم، مکتب انگلیسی و اقتصاد سیاسی بین الملل تا مکاتب جدید یا بازتابی روابط بین الملل همچون پست مدرنیسم، مکتب انتقادی، مکتب برسازگی و غیره را می‌توان نام برد. البته در کنار ظهور طیف وسیع از نظریات روابط بین الملل می‌توان به مناظرات چهارگانه روابط بین‌الملل اشاره کرد. مناظره اول میان آرمان‌گرایان و واقع‌گرایان که در واقع یک مناظره هستی‌شناسی بود. مناظره دوم میان سنت‌گرایان و رفتارگرایان که این مناظره از بعد روش‌شناسی قابل بررسی می‌باشد. مناظره سوم مناظره میان رفتارگرایان و پسا رفتارگرایان که این مناظره از جنبه معرفت‌شناسی قابل بررسی و ارزیابی است و نهایتاً مناظره چهارم میان خردگرایان (نو واقع‌گرایی یا نولیبرالی) با نظریات انعکاسی و بازتابی از جمله نظریات پسا ساختارگرایی، فمینیستی و انتقادی بوده که این مناظره بیشتر ماهیت فلسفی داشته است.

اکنون که نزدیک به یک سده از تاسیس رشته روابط بین الملل می‌گذرد به گونه‌ای حیرت‌آور مشاهده می‌شود که هیچ رشته‌ای چون رشته مذکور نسبت به زمان شکل‌گیری آن تا این حد درگیر نظریه پردازی نبوده است. در یک نمای کلی می‌توان ادوار نظریه پردازی در روابط بین

الملل را به ۳ دوره تقسیم کرد: دوره اول در سال‌های بین دو جنگ جهانی اول و دوم بوده است. دوره دوم پس از جنگ جهانی دوم و سراسر جنگ سرد رخ داده است و دوره سوم پس از پایان جنگ سرد می‌باشد. وجه بارز دوره سوم نسبت به دوره‌های اول و دوم، آن است که این دوره به شدت درگیر مباحث فرانظری شده است. (منوری: ۳۴، ۱۳۹۶)

فرا نظریه

درباره فرانظریه گفته می‌شود که فرا نظریه یک نظریه درباره بررسی تحلیل و توصیف خود نظریه است. بنابراین قبل از اینکه وارد مبحث فرانظریه شویم بهتر است ابتدا تاملی اندک در خصوص مفهوم نظریه داشته باشیم. نظریه ارکان اساسی علوم را تشکیل می‌دهد زیرا تفسیرها تحلیل و ادراک ما را از پدیده‌های جهان واقعی در قالب نظریات صورت می‌گیرد. انسان بدون ذهن مسلح به نظریه قادر به درک جهان پیرامون خود نیست. نظریه به داده‌ها و مشاهدات هر انسانی نظم و سازمان می‌دهد بنابراین نظریه و نظریه پردازی یکی از عناصر کلیدی در جهان علم و دانش است بطوری که می‌توان گفت علم با پژوهش و نظریه پردازی پیش می‌رود. (کعب عمیر و حیدری: ۷۶، ۱۳۹۸)

زبان نظریه یک زبان بی‌زمان است و مرکب از تعاریف قواعد کلی استدلال منطقی و تبیین ارتباطات علی قوانین کلی است و مطالعات تاریخی در آن با مطالعات تئوریک همراه می‌شود این مطالب صرفاً نه بدان جهت است که تاریخ آزمایشگاه علوم اجتماعی و منبع مواد خامی است که طی آن گزاره‌ها تایید و یا تکذیب می‌شوند بلکه چون خود نظریه پردازی تاریخ است در واقع نظر پردازان انگاره‌ها را با ذهنیت قبلی تحت تاثیر شرایط خاص تاریخی مورد واریسی قرار می‌دهند. (قوام: ۵، ۱۳۸۴)

در رابطه با فرانظریه به تعبیر رویس - اسمیت فرا نظریه‌ها به عنوان نظریه‌هایی در نظر گرفته می‌شوند که سایر نظریه‌ها (نظریه‌های رده دوم) را بر مبنای آن تحلیل می‌کنند. این فرا نظریه‌ها را می‌توان در حوزه‌های مختلفی از جمله روابط بین‌الملل مشاهده کرد.

فرانظریه بین‌المللی حوزه ای فرعی از روابط بین‌الملل است که می‌کوشد پاسخ دهد چه چیزی به یک نظریه خوب شکل می‌دهد زیرا همانگونه که معنای واقعیت وابسته به نظریه‌هاست نظریه نیز به نوبه خود وابسته به بازاندیشی فرا نظری است تا کفایت آن تضمین شود. (مشیرزاده: ۷، ۱۳۸۶)

از نظر روس - اسمیت فرا نظریه در رشته روابط بین الملل به مجموعه‌ای از مفروضات اولیه منطقی ارجاع داده می‌شود که شرایط امکان‌پذیری نظریه‌های رده دوم را فراهم می‌آورد. نظریه‌های رده دوم در معنای آن همان طیف متنوع بعضاً متعارض نظریه‌های روابط بین الملل بوده که در خصوص محتوای تجربی دارای یک انگاره اصلی و عنصر کانونی است که در همه تعاریف مشترک مورد تایید می‌باشد. این هسته کانونی و ایده مشترک تحلیل و تبیین نظریه و نظریه پردازی است از این رو فرا نظریه فلسفه نظریه به معنای نظریه نظریه یا نظریه پردازی درباره نظریه است. فرا نظریه روابط بین الملل پیش فرضها و مفروضه‌های خود آگاه و ناخودآگاه فلسفی هستند که زیر بنای نظریه و مبنای نظریه پردازی در روابط بین الملل بوده و به کنش‌های تجربی و عملی نیز شکل می‌دهند. بنابراین در ادبیات روابط بین‌الملل فرا نظریه به صورت تعریفی، عبارت است از نظریه پردازی درباره روابط بین الملل از به کارگیری فلسفه علم، به بیان دیگر به کارگیری فلسفه علم برای نظر پردازی و مفهوم پردازی درباره جهان واقعی یا جهان تعریف شده در نظریه‌های روابط بین‌الملل است. در واقع فرا نظریه متضمن کاربست فلسفه علم در حوزه روابط بین الملل است. (دهقانی فیروز آبادی و رادفر: ۱۹۲، ۱۴۰۱)

گازینی در توصیف فرانظریه به عنوان یکی از وجوه نظریه پردازی در روابط بین الملل چنین می‌گوید نظریه پردازی فرا نظری بلوک‌های ساختمانی و پایه‌هایی را فراهم می‌آورد که همه نظریه‌ها بر مبنای آنها ساخته می‌شوند. این بلوک‌ها شامل هستی‌شناسی (مفروضاتی در خصوص آنچه وجود دارد)؛ معرفت‌شناسی (مفروضاتی در خصوص آنچه می‌توانیم بشناسیم) و روش‌شناسی (مفروضاتی در خصوص مولفه‌های تکوینی پیشین که بر اساس آنها نظریه را می‌توان با امور تجربی مواجه ساخت) هستند. نظریه پردازی فرانظری و موازات این سه مورد شامل مفروضاتی درباره سرشت زمان (از حیث خطی یا چند لایه بودن)، یا فهم تاریخ که به نوبه خود دلالت‌هایی برای روش‌شناسی دارد نیز هست. (منوری: ۳۵، ۱۳۹۶)

از منظر برخی فرانظریه روابط بین الملل دارای پنج بعد هستی‌شناختی، معرفت‌شناختی، روش‌شناختی، جامعه‌شناختی و غایت‌شناختی است. بعضی دیگر عناصر تشکیل دهنده فرانظریه را هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی روش‌شناسی، انسان‌شناسی و ارزش‌شناسی می‌دانند. گروه دیگر سه عنصر هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و فرا اخلاق را عناصر مقوم فرانظریه تعریف می‌کنند و دسته‌ای دیگر فرا نظریه را متشکل از چهار عنصر هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، روش‌شناسی و علت‌شناسی می‌دانند.

بنابر دیدگاه رایج فرا نظریه روابط بین الملل دارای سه عنصر هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و

روش شناسی است. چون ابعاد جامعه شناختی، غایت شناختی و فرا اخلاق یا ارزش شناختی فرا نظریه روابط بین الملل در ذیل معرفت شناسی آن بررسی می شود و انسان شناسی و علت شناسی نیز در چهارچوب هستی شناسی طرح و تبیین می شود. (دهقانی فیروز آبادی و رادفر: ۱۹۳، ۱۴۰۱)

هستی شناسی

هستی شناسی عبارت است از «نظریه ای عام درباره اینکه چه نوع چیزهایی یا جوهره هایی در جهان وجود دارند.» و اشاره به گستره ای از هستی ها و روابطی است که درون حوزه ای خاص از معرفت و تخصص علمی پذیرفته می شود. (تد و کرایب: ۱۳۸۴)

هستی شناسی به معنای مطالعه وجود است و از منظر فلسفه به شاخه ای از متافیزیک گفته می شود که بحث پیرامون ماهیت وجود می پردازد. در حوزه فلسفه علم و فلسفه علوم اجتماعی هستی شناسی معنایی متفاوت می یابد و برنگرش خاص هر تئوری نسبت به وجود متمرکز می شود. بنابراین هستی شناسی تئوری به انواع چیزهایی دارد اشاره دارد که تئوری متعهد و معتقد به وجود آن است. (دشتگرد، بخشی تلپانی و فتحی: ۱۴۰۰)

در حوزه هستی شناسی سوالاتی زیر مطرح می شود: ۱- واحدهای اساسی آنچه در جهان وجود دارد چیست و چه واحدهای غیر اساسی دیگری در جهان وجود دارد. ۲- ذهن انسان چیست و چه ارتباطی با بدن انسان دارد. ۳- آیا خداوند وجود دارد آیا خداوند قادر مطلق است عالم مطلق و یا کاملاً نیکخواه است. ۴- چه دولت هایی عادلند مهم ترین شکل جامعه و دولت کدامند. ۵- چه نوع رویدادهایی روندها یا شرایطی سبب رویدادها روندها یا شرایط دیگر می شود ۶- چه اقداماتی خیر یا حق و چه اقداماتی شر یا باطل است و تفاوت آنها چیست؟ (چرنف: ۱۳۸۸، ۲۳)

معرفت شناسی

معرفت شناسی در ساده ترین تعریف عبارت است از اینکه ما چگونه درک می کنیم که چیزی را که می دانیم می دانیم. در واقع نوع شناخت ما از تحولات جهانی به صورت مشاهده مستقیم است که مربوط به کیفیت شناخت می شود و ماهیت فلسفی دارد. (رنجکش و کشاورز: ۱۳۹۱) به عبارتی دیگر معرفت شناسی عبارت است از مطالعه اینکه چگونه و چه چیزی را می توان شناخت معرفت شناسی می تواند به مثابه توجیه معرفت در نظر گرفته شود. (صادقی فسایی و ناصری راد: ۱۳۸۹)

معرفت شناسی «تئوری دانش» یا «فلسفه دانش» است که مشخص می کند چگونه می توان به دانش معتبر نائل شد و در پی آن است که به بررسی و واکاوی تعریف دانش و مفاهیم مرتبط با

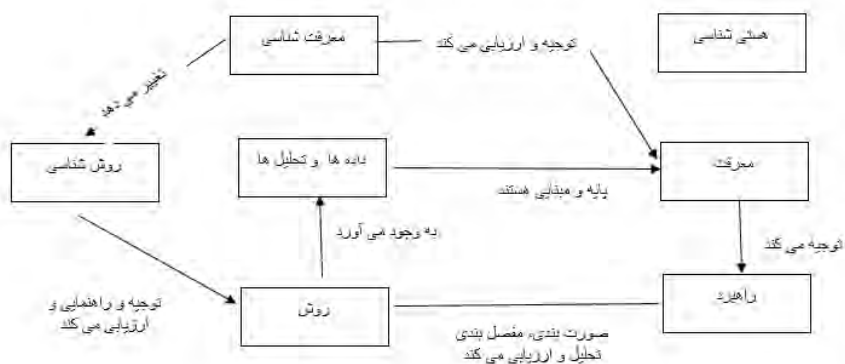
آن منابع و معیارهای دانش، انواع دانش امکان‌پذیر و میزان دقیق و مشخص ارتباط آن کسی که دست به شناخت زده و موضوع شناخت شده بپردازد.

معرفت‌شناسی اساساً در پی پاسخگویی به چنین سوالاتی است: ۱- چگونه می‌توانیم صحت آنچه را که می‌پنداریم دانش را اثبات کنیم؟ ۲- بر چه مبنایی ما می‌توانیم ادعای داشتن چیزی را داشته باشیم؟ ۳- چه چیزی دانش درست را از باورها و حدس‌ها جدا می‌کند؟ ۴- چگونه می‌توانیم بدانیم که ما درست می‌گوییم؟ ۵- چگونه می‌توانیم بین دانش ایجاد شده توسط موفقیت‌های مختلف تئوریک قضاوت کنیم؟ (دشتگر، بخشی تلپانی و فتحی: ۱۴۰۰)

روش‌شناسی

روش یکی از ابزارهای خیلی مهم در تولید دانش است که بدون گزینش روشی مشخص نمی‌توان به مطالعه و تدوین علوم پرداخت. روش عبارت است از شیوه‌های مطالعه و تحقیق یک موضوع است که در نتیجه آن محقق به فهم، کشف، شناخت و پاسخ به یک مسئله می‌رسد. بنابراین، چگونگی تولید دانش، دقت و اعتبار آن بستگی به روشی دارد که پژوهشگر در فرایند تحقیق آن را انتخاب می‌کند.

روش‌شناسی به شناخت و مطالعه شیوه‌های حصول یا کسب شناخت توجه دارد. به عبارت دیگر روش‌شناسی به این موضوع می‌پردازد که علوم از طریق کدام ابزارها به دست می‌آید و دانش به دست آمده چه میزان از دقت، اعتبار و کارایی برخوردار است. روش‌شناسی یا متدولوژی در حقیقت یک بعد از مباحث فرانظری است و رابطه مستقیم با هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی دارد. بنابراین به همان اندازه که هستی‌شناسی بر معرفت‌شناسی تاثیر دارد معرفت‌شناسی نیز بر روش‌شناسی تاثیر می‌گذارد. از این رو ماهیت و عناصر تشکیل دهنده موضوع با منابع شناخت و اعتبار آن پیوند دارد و توسط ابزارها و شیوه‌های خاص نیز قابل بررسی و مطالعه است. از نظر هستی‌شناسی موضوع مورد مطالعه می‌تواند ماهیت مادی یا معنوی داشته باشد. این موضوعات می‌تواند توسط منابع مختلف مانند عقل، دل، الهام و حواس به دست آید. بنابراین ابزار و تکنیک‌هایی که توسط آن بتوان میان هستی و منابع شناخت رابطه برقرار کرد و در نتیجه به دانش جدید دست یافت این فرایند متعلق به روش‌شناسی است. (وفایی: ۱۳۹۸، ۷۶)



منبع: کارتر و لیتل، ۲۰۰۷

فمینیسم در روابط بین الملل

رویکرد فمینیستی در روابط بین الملل از همان آغاز این رشته در سال ۱۹۱۹ به عنوان یک رشته دانشگاهی شکل گرفت. (Abdulsada: 2023) بسیاری از حامیان جنبش زنان یا فمینیسم از پسا ساختارگرایی الهام گرفته‌اند و به انتقاد از روش‌هایی پرداختند که محققان سنتی در مطالعه جهان سیاست از آنها بهره می‌برند. رهیافت‌های سنتی دربرگیرنده تفکر جنسیتی هستند. (جکسون و سورنسون: ۱۳۸۳، ۳۷۹)

فمینیست‌ها به طور سیستماتیک میان جنس و جنسیت تمایز قائل‌اند. در حالی که جنس بر تمایز ویژگی‌های بیولوژیکی مرد و زن تمرکز دارد ولی مفهوم جنسیت بر اساس مردانگی و زنانگی و بر اساس واقعیت‌های بین‌ذهنی ساخته شده اجتماعی تعریف می‌شود. جنس امری ذاتی است در حالی که جنسیت امری اکتسابی و فرهنگی است. از منظر فمینیست‌ها جنسیت مقوله‌ای اجتماعی هست و آنقدر در همه جا حضور و ریشه عمیقی دارند که تاثیر ساختاری آن به نظر طبیعی می‌رسد. دسته‌بندی زنان و مردان به ندرت به رسمیت شناخته می‌شود یا زیر سوال می‌رود.

جنسیت متناسب با فرهنگ‌ها، هم در زمان و هم در مکان متفاوت هستند. برای مثال در دهه ۱۹۸۰ برتری مردگرایی به اندازه فرهنگ عمومی در سیاست خارجی برجسته شده بود. در حالی که در دهه ۱۹۹۰ این امر تا اندازه‌ای کاهش یافته بود. ایالات متحده تمایل بیشتری به مردانگی

داشت و برای آن ارزش بیشتری قائل می‌شد و هویت مردانه را در سیاست خارجی بیشتر از کشورهای اروپای شمالی ترجیح می‌داد.

فمینیست‌ها ادعا می‌کنند مهم‌ترین پیش شرط رهایی از محدودیت‌های ساختاری جنسیتی در واقع به رسمیت شناختن وجود آنهاست. برای دستیابی به این هدف باید جنسیت را مانند دستور زبانی در نظر گرفت که قوانین آن جهان را دو قطبی می‌کند. تعدادی از تضادها را می‌توان به تضاد دوگانه مرد و زن اضافه کرد از جمله تضادهای قوی/ضعیف؛ فعال/منفعل؛ منطقی/احساسی؛ خشونت/شفقت؛ عینی/ذهنی؛ غربی/شرقی؛ جنگ/آرامش؛ سنت/مدرنیته؛ برون‌گرا/درون‌گرا؛ داخلی/خارجی؛ فرهنگ/طبیعت؛ خودمختار/وابسته؛ سیاست بالا/سیاست پایین؛ آلوده/پاک؛ سرد/گرم؛ متمدن/وحشی؛ ملی/بین‌المللی؛ متفکر/گریزی؛ انحصاری/فراگیر؛ گرفتن/دادن؛ برتر/پست‌تر؛ جهان نه تنها بر اساس این دوگانگی‌ها توصیف و درک می‌شود بلکه همه آنها از طریق جنسیت دستور زبان پیوند خورده‌اند. (paquin and morin: 2017)

برخی فمینیست‌ها بر این باورند که مفروضات اصلی رئالیسم به عنوان یکی از رهیافت‌های اصلی و سنتی روابط بین‌الملل (بویژه نبود اقتدار مرکزی و مسئله حاکمیت) از جمله مواردی هستند که بیشتر نشان دهنده دیدگاه مردان نسبت به جهان است. بر مبنای این تجزیه و تحلیل مطالعه مشارکت‌کنندگان در سیاست‌گذاری‌ها و تصمیم‌گیری‌ها (اعم از دیپلماتیک و استراتژیک) حاکی از ایفای نقش مردان در عرصه سیاست بین‌الملل است. آنان یادآوری می‌کنند که زنان بیشتر از طریق کانال‌های غیردولتی بر روابط بین‌الملل تاثیر گذاشته‌اند که این موارد را رئالیست‌ها نادیده گرفته‌اند. (قوام: ۱۳۸۵، ۳۷۵)

فمینیست‌ها عقیده دارند الویت دادن به سیاست‌های عالی موجب گردیده مسائل سیاست دانی مورد غفلت قرار گرفته و تحلیل نشوند. به عبارت دیگر در حالی که روابط بین‌الملل به دنیای خارج توجه دارد فمینیست‌ها درست نقطه مقابل به درون توجه داشته‌اند. آنان نقش زنان در سیاست‌سازی و سیاست‌گذاری خارجی و دفاعی را بسیار اندک و ناچیزی می‌دانند، این در حالی است که فمینیست‌ها زنان را بزرگترین حامیان نظامیان دانسته و سربازان مادران آنها را نیروهای انقلابی در منازات آزادی‌خواهی ملی جنگ‌ها می‌دانند.

الشتاین در کتاب «زنان و جنگ» تلاش می‌کند تا به این پرسش پاسخ دهد که چه برداشت‌هایی جنگ را امکان‌پذیر می‌کند؟ او تلاش می‌کند که بفهمد این برداشت‌ها چه رابطه‌ای با ساخت و پرداخت نقش‌های جنسیتی در جامعه دارند و چرا در سنت انگلیسی آمریکایی روابط بین‌الملل

توجهی به این رابطه نشده است .

الشتاین اشاره می‌کند که در فرهنگ غرب دو مسئله را می‌توان مشاهده کرد: یکی «فضیلت مدنی مسلح بودن» که به یونان باستان برمی‌گردد و دیگری «فضیلت مدنی نامسلح بودن» که در سنت مسیحی وجود دارد. الشتاین اشاره می‌کند که آموزه مسیحی «جنگ عادلانه» را می‌توان تلاشی برای میانجی‌گری این دو جنبه از فرهنگ غرب دانست. میراث خواران فعلی اندیشه جنگ عادلانه که هدفشان محدود ساختن خشونت جمعی تهذیب و پیرایش سیاست واقع بینانه و شکل دادن به هویت‌های بشری است چند چیز را مسلم فرض می‌کنند:

۱- وجود گرایش‌های اخلاقی -اگر نه اعتقادات اخلاقی -جهانگیر و بنابراین امکان وجود یک اخلاق غیر نسبی گرایانه

۲- لزوم داوری اخلاقی در این باره که چه کسی / چه چیزی؛ تجاوزگر/ قربانی؛ عادلانه/ ناعادلانه؛ پذیرفتنی/ غیر قابل پذیرش و غیره است

۳- تاثیر بالقوه تقاضاها و استدلال‌های اخلاقی در جلوگیری از توسل به زور.

این‌ها به روی هم برداشتی را درباره فضیلت مدنی می‌سازند که با فضیلت قدیمی مسلح بودن تفاوت دارد و گرچه به شکلی متفاوت ولی به همان اندازه شاق و دشوار است. دشواری این فضیلت را می‌توان از قدرت افسانه‌ها در تسهیل جنگ دریافت بر اساس این افسانه‌ها زنان موجوداتی جان بخش و مردان موجوداتی جان ستان قلمداد می‌شوند.

بر اساس این گونه افسانه‌ها الشتاین دو گونه متفاوت از زنان را مشخص می‌کند: ۱- معدود زنانی که سنگدل هستند. ۲- بسیاری از زنان که روحیه رزمندگی ندارند. که این گروه اخیر تصویر قالب زنان از جنگ را می‌سازند. سپس الشتاین به هویت مردان می‌پردازد و آنها را نیز به سه دسته تقسیم می‌کند: ۱- بسیاری که جنگجو هستند. ۲- معدودی که صلح طلب هستند. ۳- به عده که جنگجوی دل رحم هستند.

یکی دیگر از نظریه پردازان فمینیست روابط بین الملل کریستین سیلوستر است. سیلوستر عقیده دارد که رشته روابط بین الملل عمیقاً جنسیت زده است. او می‌گوید رشته روابط بین الملل از معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی و روش‌شناسی گرفته تا موضوع تحقیقش بر پایه برداشت‌های مردگرایانه و مردگانه و منطق‌های حذف شده بنا شده است. سیلوستر در دیدگاه‌های زن‌باورانه خود در روابط بین الملل به دو مفهوم «خانه یابی» و «همکاری

همدلانه» اشاره می‌کند. خانه یابی اشاره به فرایندهایی دارد که موقعیت‌های کنشگر «شناخته شده را به ترتیبی تغییر می‌دهد که در پهنه‌های معنا، هویت و مکان گشایش یابند نه اینکه محدود شوند. یک نمونه مهم از «خانه یابی زن باورانه» توسط سیلوستر تحلیلی است که حرکت گرنه‌بام کامان در انگلستان اوایل دهه ۱۹۸۰ به دست می‌دهد. در آن زمان گروهی از معترضان عمدتاً زن در اعتراض به استقرار موشک‌های هسته‌ای ایالات متحده آمریکا اردو زدند. گرچه این اعتراضات نتوانست جلوی استقرار موشک‌ها را بگیرد اما سیلوستر می‌گوید این اقدامات تبدیل به یک رویداد خبری ملی شد و توانست نگاه‌ها را متوجه این مسئله سازد و مهم‌تر اینکه توانست ثابت کند که کنشگران سیاسی و اجتماعی مهمی درگیر روابط بین‌الملل هستند که تعریف کنندگان رشته روابط بین‌الملل، نظریه یا مطالعه ای درباره آنها ندارند.

مفهوم دیگر روش شناختی که سیلوستر توصیه می‌کند مفهوم «همکاری همدلانه» است که از نظر او راهی برای تاکید بر همکاری از طریق پرهیز از متمایز شمردن یک روایت رای یا نظریه خاص است. به گفته سیلوستر «همدلی گوش دادن به حذف شدگان، دل سپردن به اینکه خوب از نظر آنها یعنی چه و آگاهی از این اشاره دارد که چون آنها همزمان درون و برون ابر روایت بوده‌اند، گفتمانی ترک برداشته و شدیداً مورد مناقشه عرضه می‌دارند.» در اینجا سیلوستر نمی‌کوشد که زن باوری را به جای روابط بین‌الملل بنشانند، بلکه تلاش دارد با گشودن درهای روابط بین‌الملل این رشته را بهبود بخشد. (گریفیس، روچ و سولومون: ۴۱۵، ۱۳۹۳)

فمینیست‌ها عقیده دارند با حاکمیت ساختارهای موجود، زنان در مقابل مردان همواره گروهی محروم در جهان به شمار می‌آیند. به طوری که زنان صاحب یک درصد ثروت جهان هستند و کمتر از ۵ درصد روسای دولت‌ها و وزرای کابینه را تشکیل می‌دهند. زنان ۶۰ نیروی کار را تشکیل می‌دهند، اما درآمد آنها تنها ۱۰ درصد از درآمد کل است. آنها ۶۰ درصد بی‌سوادان جهان و همراه با فرزندانشان ۸۰ درصد کل مهاجران را تشکیل می‌دهند. (جکسون و سورنسون: ۱۳۸۳، ۳۷۹)

نظریه کوئیر در روابط بین‌الملل

نظریه کوئیر راه مهمی را ارائه می‌کند که از طریق آن مفاهیم و نظریه‌های روابط بین‌الملل تثبیت شده را ساختارشکنی و بازسازی می‌کند. خاستگاه نظریه کوئیر در مطالعات

دگرباشان جنسی است که بر جنس و جنسیت تمرکز دارد. نظریه کوئیر بر ماهیت سیال و انجام شده توسط انسان جنسی - یا بهتر، جنسیت‌ها - تاکید می‌کند. این هنجارهای اجتماعی و مقوله‌های دوگانه را با تمرکز ویژه بر طبقه بندی‌های چالش برانگیز جنسی (دگرجنس‌گرا/ همجنس‌گرا)، جنسیت (مرد/ زن)، طبقاتی (غنی/ فقیر)، نژادی (سفید/ غیر سفید) زیر سوال می‌برد. این فراتر از این به اصطلاح «دودویی» است که به رقابت با نظم‌های دوتایی عمومی سیاسی (خصوصی/ عمومی) و همچنین بین المللی (دموکراتیک/ اقتدارگرا) رقابت می‌کند. (Thiel: 2018)

همانطوری که فمینیست‌ها جنسیت را به عنوان یک امر اجتماعی و سیاسی می‌دانند، نظریه پردازان کوئیر نیز در رابطه با جنس و مفهوم جنسیت بحث می‌کنند. در قرن نوزدهم از کلمه کوئیر برای توصیف همجنس‌گرایان استفاده می‌شد. نظریه کوئیر نسبت خود را از مطالعه جنسیت در شکل خصوصی و عمومی آن ردیابی می‌کند. معنای رایجی که به این اصطلاح نسبت داده می‌شود حول محور عدم انطباق از نظر جنسیت و جنس می‌چرخد، بنابراین یک مفهوم مبهم می‌باشد. از این رو رویکرد کوئیر نسبت به برابری جنسی حمایت از دگرباشان مبتنی بر هویت را پیچیده می‌کند. زیرا تفکر کوئیر دیدگاهی چالش برانگیزتر و سیال را بیان می‌کند.

فمینیست‌ها از دلایل جایگاه فعلی زنان را فرهنگ مسلط و حاکم فعلی که ناشی از نگرش‌های مردانه است می‌دانند. در این خصوص برخی از فمینیست‌ها به مفهوم «لسبانیسم سیاسی» (روابط جنسی دو جنس مونث) اشاره می‌کنند. مطابق با لسبانیسم سیاسی، رابطه جنسی دو جنس مخالف ساخته فرهنگ مسلط می‌باشد که به قصد پایین نگه داشتن زنان طراحی شده است. بر این اساس رابطه جنسی با مردان شکلی از سیاست قدرت مذکر بوده و زنانی که تن به «خواهیدن با دشمن» (به اعتقاد زنان همجنس باز، زنان غیر همجنس باز یعنی زنانی که با مردان رابطه جنسی دارند) می‌دهند را نمی‌توان فمینیست قلمداد کرد. (مارش و استوکر: ۱۳۷۸، ۱۷۵)

همانند رویکردهای فمینیستی نظریه دگرباش و مطالعات دگرباشان جنسی نیز در دهه ۱۹۹۰ با روابط بین الملل درگیر شد. مقوله تحلیلی جنسیت در روابط بین الملل این امکان را می‌دهد که دولت را به عنوان یک ساختار تاریخی که باز تولید بیولوژیکی و اجتماعی را از طریق خانواده‌های پدرسالارانه تنظیم می‌کند درک کند و از طریق سلسله مراتب جنسیت به نامرئی بودن برخی از نهادها در سیاست بین الملل توجه کند. (Melanie: 2017)

در تعریف کوئیر ایو سدویک عقیده دارد هیچ کدام از مفاهیم روابط بین الملل نظیر انسان عقلایی، دولت مدرن و نظم بین المللی غیر تاریخی یا پایدار نیستند. نظریه کوئیر لزوماً بر سیاست نظام دولتی جامعه دیپلماتیک تمرکز نمی‌کند و جهان را از طریق آمیزه‌ای از نظریات و معرفت‌شناسی‌هایی توصیف می‌کند که روابط بین الملل به عنوان یک رشته از آنها بیزار است. نظریه کوئیر سرمایه کمی در روابط بین الملل دارد و به عنوان یک "مهاجر فقیر" یا یک "دختر سقوط کرده" در نظر گرفته می‌شود. زیرا با علوم اجتماعی و فلسفه در مبدا آن مرتبط است. (195, Markus and Manuela: 2015)

و بر با نكوهش كردن اذهان بسته نظریه‌های روابط بین الملل عدم توجه به نظریه کوئیر را برجسته می‌کند و استدلال می‌کند که تحقیقات کوئیر در روابط بین الملل وجود دارد اما به رسمیت شناخته نشده است. گمنامی نظریه کوئیر مطالعه موردی در مورد همجنسگرا هراسی دولتی یا سیاست‌های هویت جمعی و ارتباط فزاینده گفتمان‌های فراملی حقوق دگرباش جنسی برای رشته روابط بین الملل به آرامی در حال تغییر است.

نظریه پردازان کوئیر با نگاهی انتقادی در مورد دیدگاه‌های شناخته شده قبلی و مفاهیم اساسی روابط بین الملل (یا همانطور که و بر آنها را اسطوره می‌نامد) مانند حاکمیت، قدرت، امنیت به گسترش دانش روابط بین الملل می‌افزاید. آنها این کار را از نقطه نظر خارجی انجام می‌دهند و این مفاهیم فرسوده روابط بین الملل را با ملاحظات و تفاسیر انتقادی القا می‌کنند. مهم‌تر از همه آنها دوتایی‌های دوگانه موجود در روابط بین الملل مانند دولت/سیستم؛ لیبرال مدرن/همجنسگرا هراسی پیشا مدرن و غرب/ غیر غرب را به چالش می‌کشند. محققان روابط بین الملل کوئیر به دنبال کمکی هستند که تجزیه و تحلیل کوئیر می‌تواند برای بازبینی فرد سیاسی و همچنین ساختار بین المللی که افراد در آن تثبیت شده‌اند ارائه کند. (99, Walters and :2017) (McGlinchy , Scheinpfl)

هستی‌شناسی فمینیسم

فمینیست‌ها در بعد هستی‌شناسی شرایط موجود و روابط میان پدیده‌ها را به شکل بنیادین به چالش می‌کشند و در مقابل مرد محوری دانش بشری قرار می‌گیرند و حمله‌ای بنیادین به دانش جریان اصلی دارند. یکی از اساسی‌ترین هستی‌های فمینیست‌ها مفهوم "زن" یا "زنان" است که غالباً نقطه شروع کار آنها برای بحث در مورد سایر هستی‌ها است. سیمون دوبوار می‌گوید: "زنان ساخته می‌شوند" که اغلب فمینیست‌ها در مورد این جمله اتفاق نظر دارند.

یکی از ادعاهای هستی‌شناختی فمینیست‌ها "زن" است که هر دو جهان اجتماعی و طبیعی بر ساخت‌های اجتماعی هستند و این جهان اجتماعی به صورتی متفاوت توسط مردان و زنانی ساخته می‌شوند که در موقعیت‌های اجتماعی متفاوت تجربه‌های متفاوتی دارند. بر این اساس واقعیت‌های چندگانه‌ای پذیرفته می‌شود که اشکال مسلط علم این دو جهان را از دیدگاه مردان خلق کرده است. لذا بر ساخت‌های زنان از جهان متفاوت از بر ساخت‌های مردان است. از دیدگاه هستی‌شناختی، زنان در تلاش هستند تا طبیعت را فعال ببینند نه منفعل. آنها در مورد روابط اجتماعی دیدگاه‌هایی متفاوت دارند، بیشتر با احساساتشان در ارتباط هستند و دیدگاهی متفاوت در مسئولیت اخلاقی دارند. فمینیست‌ها مبانی هستی‌شناختی، اثبات‌گرایی و دیدگاه مردانه آن را در مورد جهان اجتماعی نقد می‌کنند. (سمیعی اصفهانی: ۱۳۹۲، ۱۹۰)

در حوزه روابط بین‌الملل فمینیست‌ها عقیده دارند که اکثر تئوری‌های فعلی روابط بین‌الملل از دیدی مردانه و با عقلانیتی مردانه صادر شده‌اند. از این رو آنها در پی به زیر سوال بردن فرضیات هستی‌شناسانه و معرفت‌شناسانه تئوری‌های روابط بین‌الملل هستند.

آن تیکز عقیده دارد تئوری‌های روابط بین‌الملل صرفاً ویژگی‌های دولت‌های مردانه که بازیگرانی یکپارچه، منطقی، بی‌رقیب و تنها بازیگران صحنه روابط بین‌المللی هستند را به نمایش می‌گذارد. او بر این اعتقاد است که جهت‌گیری اصلی رشته روابط بین‌الملل نه تنها ادعای برتری هستی‌شناسانه و هنجاری می‌کند، بلکه این رشته را از بدیل‌های دیگر نیز خالی می‌کند که به موجب غیر واقعی شدن آن می‌شود. (Donna and Mrinalini: 1999, 237)

فمینیست‌ها عقیده دارند نظریه‌های روابط بین‌الملل هر کدام از یک هستی‌شناسی خاصی تبعیت می‌کنند و یک دیدگاه و نگرش متمایزی را پیرامون هستی و ماهیت وجود روابط بین‌الملل ارائه می‌دهند. هستی‌شناسی این نظریات عمدتاً به بررسی سوالات بنیادینی پیرامون آنچه که سرشت جهان بر اساس آنها ساخته شده است مانند روابط، فرایندها، کنش‌ها واحدها، آگاهی‌ها و سیر ماهیت جهان یا قدرت می‌پردازد. (دشتگرد، تلیانی و فتحی: ۱۴۰۰)

معرفت‌شناسی فمینیسم

تنوع معرفت‌شناختی در نظریه‌های روابط بین‌الملل به عنوان یک رشته دانشگاهی متمایز تقریباً ۱۰۰ سال پیش و در پایان جنگ جهانی اول ظهور کرد و به آن اجازه داد تا به محلی برای بحث‌های نظری اولیه درباره فرضیه‌های معرفت‌شناختی تبدیل شود. (Linklater: 2013)

(and Burchill)

ادبیات فمینیستی در روابط بین‌الملل پیشنهادات و سهمی در انتقادات رهایی بخش نظریه‌های روابط بین‌الملل دارد، نقد برداشت‌های مردانه از تاریخ جهان که نادیده گرفتن را موجب شده است. این برداشت با مسلط شدن مطالعات جنگ، نظامیگری، منازعه و جنگ همراه شده است. نظریه‌های فمینیستی روابط بین‌الملل معتقدند رهیافت انتخاب عقلایی با تاکید بر تحلیل قانونی- نهادی اجازه مطالعات متفرقه مسائل جهانی رانمی‌دهد. همچنین با وجود اینکه تنها در حاشیه روابط بین‌الملل به نقش زنان توجه می‌شود، اما توسعه علایق معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی در این حوزه به وسیله مردان ساخته شده و می‌شود. نظریه‌های فمینیستی تلاش دارند تا معمای بازساخت اجتماعات بین‌المللی را حل کنند. (سلیمی و اسماعیلی: ۱۳۹۳)

فمینیست‌ها در محدوده معرفت‌شناسی که به کارگیری نگرش‌های جنسیتی، چه نقشی در بر ساخته شدن دانش ایفا می‌کنند؟ آنها کاستی‌های تاریخ علم را به سوگیری‌های جنسیتی و برترشماری بدن مردانه، به عنوان ابژه و سوژه متعارف و تثبیت شده شناخت نسبت می‌دهند. شاید بتوان سرآغاز این نوع نگاه را نیز به مرلو پونتی از دوگانگی ذهن- بدن و بدن- سوژه به مرکزیت یافتن بدن در فهم سوژگی و دانستن انجامید. (سلیمی و سجادی: ۱۴۰۲، ۳۲۲)

اسپایک پترسون عقیده دارد معرفت‌شناسی فمینیستی به درک جنسیت در نظریه‌های روابط بین‌الملل کمک کرده و آن را توسعه داده است. با وجود مشارکت‌های معرفت‌شناختی فمینیستی نیاز به درک این نکته وجود دارد که رابطه مشکل ساز بین روابط بین‌الملل و فمینیسم با نظریه‌های فمینیستی بیشتر به دلیل مقاومت عملی است تا تئوریک. (Whitworth: 2001)

روش‌شناسی فمینیسم

فمینیسم در حوزه روش‌شناسی بر مبنای فرضیه‌های معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی آن استوار است. بر این اساس روش‌شناخت برای طیف‌های مختلف فمینیست‌ها روشی است که مسائل خاص زنان را در نظر گرفته و از تعمیم‌شناخت و برداشت مردانه به حوزه زنان اجتناب کند. (سمیعی اصفهانی: ۱۳۹۲، ۱۹۸)

فمینیست در حوزه روش شناسی در مقابل واقع گرایی قرار می‌گیرد. روش به معنای عام آن به معنی شیوه شناخت یک چیز است. شناخت معمولاً به دو روش صورت می‌گیرد: ۱- روش پوزیتیویستی ۲- روش پست پوزیتیویستی. فمینیسم به ویژه نوع رادیکال آن همه مفروضات پوزیتیویسم را مخدوش خوانده و از رهیافتی پست پوزیتیویستی در شناخت پدیده‌ها دفاع می‌کند. از منظر فمینیست‌ها در حوزه روش شناسی چند نکته وجود دارد. نکته اول اینکه در شناخت پست پوزیتیویستی، واقعیت در محیط اجتماعی ساخته می‌شود. نکته دوم روش شناختی فمینیست‌ها جدایی ناپذیری و در هم تنیدگی واقعیت- ارزش است. بر اساس نگرش پست پوزیتیویستی فمینیست‌ها، محقق فقط به گزارش واقعیت‌ها نمی‌پردازد و یک قاعده از پیش موجود را کشف نمی‌کند، بلکه با جاری ساختن توقعات، منافع و علایق خود نتیجه آزمایش را دستکاری کرده و در واقع به جای گزارش واقعیات، نوع خاصی از واقعیت را می‌سازد. به عبارت دیگر هر جا قدرت اعمال شود دانش نیز تولید می‌شود و هیچ دانشی نیست که متضمن روابط قدرت نباشد. سومین نکته روش شناسی در نگرش فمینیست‌ها نقد یکدستی علوم و مشاهده پذیر بودن تمامی رفتارها و باورها است. به باور پوزیتیویست‌ها، علم فرمول دارد و همه چیز علمی است. فمینیست‌ها با صراحت تمام این ایده را نفی و آن را امری غیر قابل اثبات می‌دانند و معتقدند که اولاً مردان با گرایش به پژوهش‌های کمی و بی‌توجه به کیفیت حیات و مطالبات زنان سهم آنان را به خود تخصیص می‌دهند. ثانیاً ارزش گذاری و اولویت بندی داده‌ها و تفاسیر نشان دهنده سیاست جنسی مردان است.

فمینیست‌ها برای پایان دادن به سلطه روش‌های پوزیتیویستی مردان بر دانش و مناسبات قدرت بر نکات زیر تاکید می‌نمایند (۱) اجتناب از ستم جنسیتی در جمع آوری تحلیل و طراحی داده‌های علمی

(۲) تاکید بر ساخت اجتماعی واقعیت و متغیر و تاریخی بودن حقیقت و باورهای فعلی

(۳) توجه به اشکال پیچیده اعمال قدرت و سلطه مردان بر زنان که به صورت رسمی غیر رسمی و آشکار پنهان جریان دارد. (مظاهری: ۱۳۹۱)

نتیجه گیری

نظریه پردازی در روابط بین الملل از قرن بیستم و بطور اخص بعد از جنگ جهانی اول و دوم بشکل جدیوارد حوزه آکادمیک شد و فرایند نظریه پردازی در روابط بین الملل در دوران پس از جنگ جهانی دوم و در دوره جنگ سرد گسترش پیدا کرد. لذا رشته روابط بین الملل از ابتدای قرن بیستم تا به امروز شاهد طیف گسترده ای از نظریه ها با مفروضه ها و پیش فرضی مختلفی بوده است. همزمان با شکل گیری این نظریه ها در روابط بین الملل، این حوزه آکادمیک شاهد مجادلات، مباحثات و مناظرات مختلفی میان دو نظریه مختلف یک دو دسته از نظریات متفاوت بوده است.

اولین مناظره میان دو دیدگاه آرمانگرایان و واقع گرایان بود که این مناظره از یک ماهیت هستی شناسانه ای برخوردار بود و متاثر از فضای پس از جنگ جهانی اول و با محوریت جنگ و صلح صورت گرفت. در واقع طرفین مناظره در صدد پاسخ به این پرسش ها بودند که چرا جنگ ها اتفاق می افتند و چگونه می توان از وقوع آنها جلوگیری کرد.

دومین مناظره که متاثر از نفوذ و گسترش رهیافت روش شناسانه پوزیتیویسم به علوم اجتماعی بود، از دهه ۱۹۶۰ میان سنت گرایان و پوزیتیویست ها شکل گرفت و بر خلاف مناظره اول که مربوط به مباحث هستی شناسانه روابط بین الملل می شد، این مناظره از ماهیتی روش شناسانه برخوردار بود. یعنی قصد داشت تا روابط بین الملل را با متدولوژی علمی مورد بررسی قرار دهد. در یک طرف این مناظره دیدگاههای سنتی روابط بین الملل قرار داشت و در سوی دیگر هم دیدگاههای رفتار گرایان یا علمی گرایان بودند.

مناظره سوم روابط بین الملل میان رفتارگرایان و فرار رفتارگرایان بود. این مناظره بیشتر ماهیتی اپیستمولوژیک و معرفت شناسانه داشت. این مناظره بر خلاف دو مناظره قبلی بسیار بحث برانگیز بود چون رهیافت نوظهوری که می توان آن را نظریات انتقادی به معنای عام نامید، به طرف مناظره با جریان اصلی در روابط بین الملل تبدیل شدند.

مناظره چهارم در روابط بین الملل مناظره میان خردگرایان (نئولیبرالیسم-نئورئالیسم) با نظریات انعکاسی و واکنشی در روابط بین الملل همچون پساساختارگرایان، پست مدرنیست ها، فمینیست ها و غیره بود و این مناظره بیشتر ماهیتی فلسفی داشته است و تقریباً می توان گفت که مباحث فرانظری در روابط بین الملل از این زمان در حال مطرح شدن می باشد.

فرانظریه در واقع در صدد بررسی، توصیف و تحلیل نظریه است. فرانظریه «بنیاد و مبنای نظریه پردازی موجه و تولید نظریه معتبر و زیربنای تحقیق و تحلیل‌های تبیینی منطقی و در معتبر روابط بین الملل است به گونه ای که نادیده گرفتن فرانظریه حاکی از کاستی و نقصان نظریه پژوهشی در روابط بین الملل است. فرانظریه از منظر هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی یک نظریه را مورد واکاوی و تحلیل قرار می‌دهد.

فمینیسم یکی از نظریات روابط بین الملل است که بطور کلی در ذیل نظریات پسا ساختاری روابط بین الملل قرار دارد. فمینیسم از منظر هستی‌شناسی بر مفهوم زن و زنان و بطور استوار است. در واقع کلید واژه اصلی هستی‌شناسی فمینیست مفهوم زن و جنیست است. فمینیست‌ها عقیده دارند نظریات مسلط و حاکم روابط بین الملل و بطور اخص رئالیسم به دلیل نادیده گرفتن جایگاه زنان و نقش حاشیه‌ای که برای زنان در روابط بین الملل قائل هستند نمی‌توانند تحلیل درست و واقع بینانه‌ای را جهان سیاست ارائه کنند. همچنین از منظر معرفت‌شناسی فمینیست‌ها عقیده دارند با توجه به نگرش‌ها و پیش‌فرض‌های فمینیستی درک بهتری را می‌توان از جنسیت در روابط بین الملل ایجاد کرد. و صرفاً نمی‌توان با رهیافت انتخاب عقلایی مسائل متفرقه جهان را شناخت. در حوزه روش‌شناسی فمینیسم با نقد روش‌های پوزیتیویستی و با تأکید بر روش‌های پست پوزیتیویستی، بر این باورند که با بهره‌گیری از روش‌های مختلف بهتر می‌توان واقعیت‌های جهان بیرونی و مسائل جهانی را تحلیل کرد.

در مجموع فمینیست‌ها با به چالش کشیدن نظریات سنتی روابط بین الملل از منظر هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و روش‌شناسی، عقیده دارند که آنها شناخت بهتری را از مسائل جهانی ارائه می‌دهند و تصویر بهتر و واقع بینانه‌تری از جهان و روابط بین الملل می‌توانند ارائه دهند.

منابع

- ۱- تد. بنتون و کرایب. یان، (۱۳۸۴)، فلسفه علوم اجتماعی، ترجمه شهناز مسمی پرست و محمد متحد، چاپ اول، تهران، انتشارات آگه
- ۲- جکسون. رابرت و سورنسون. گئورگ، (۱۳۸۳)، درآمدی بر روابط بین الملل نظریه‌ها و رهیافت‌ها، ترجمه مهدی ذاکریان و دیگران، چاپ اول، تهران، انتشارات میزان
- ۳- چرنوف. فرد، (۱۳۸۸)، نظریه و زیر نظریه در روابط بین الملل: مفاهیم و تفسیرهای متعارض، مترجم علیرضا طیب، چاپ اول، تهران، نشر نی
- ۴- رنجکش. محمد جواد و کشاورز. حمیدرضا، (۱۳۹۱)، واکاوی مبانی فرانظریه روابط بین‌الملل در رویکرد اسلامی، فصلنامه پژوهش‌های روابط بین الملل، دوره نخست، شماره هشتم، تابستان
- ۵- دشتگرد. مجید، بخشی تلینانی. رامین و فتحی. محمد جواد، (۱۴۰۰)، بررسی مبانی فلسفی فرنظری نظریه‌های جریان اصلی در روابط بین الملل، فصلنامه مطالعات سیاست بین الملل، دوره اول، شماره ۱، شماره پیاپی ۱، زمستان
- ۶- دهقانی فیروزآبادی. سید جلال و رادفر. فیروزه، (۱۴۰۱)، مبانی فرانظری کارکرد گرایبی در روابط بین الملل، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال بیست و پنجم، شماره سوم، پاییز
- ۷- سلیمی. حسین و اسماعیلی اردکانی. علی، (۱۳۹۳)، تاثیر معرفت‌شناسی رهایی بخش مکتب فرانکفورت در نظریه‌های روابط بین‌الملل، فصلنامه روابط خارجی، سال ششم، شماره سوم، پاییز پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- ۸- سلیمی. حسین و سجادی. ماندانا، (۱۴۰۲)، معرفت‌شناسی بدنمند؛ رهیافتی نوین برای شناخت روابط بین الملل، پژوهشنامه ایرانی سیاست بین الملل، دوره ۱۲، شماره ۱، پائیز و زمستان
- ۹- سمیعی اصفهانی. علیرضا، (۱۳۹۲)، روش و نظریه فمینیستی در علم سیاست، پژوهشنامه علوم سیاسی، سال هشتم، شماره چهارم، پاییز
- ۱۰- صادقی فسایی. سهیلا و ناصری. راد محسن، (۱۳۸۹)، عناصر بنیادین پژوهش کیفی در علوم اجتماعی: هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، روش‌شناسی و روش، مجله مطالعات اجتماعی ایران، دوره پنجم، شماره ۲، تابستان
- ۱۱- قوام. عبدالعلی، (۱۳۸۵)، اصول سیاست خارجی و سیاست بین الملل، چاپ دوازدهم، تهران، انتشارات سمت

- ۱۲- قوام. عبدالعلی، (۱۳۸۴)، روابط بین الملل: نظریه‌ها و رویکردها، چاپ اول، تهران، انتشارات سمت
- ۱۳- کب عمیر. فریده و حیدری. غلامرضا (۱۳۹۸)، بازنگری در تعریف نظریه با رویکرد کتاب شناختی، فصلنامه مطالعات دانش شناختی، سال ششم، شماره ۲۰، پاییز
- ۱۴- گریفیس. مارتین، روچ. استیو و سلومون. اسکات، (۱۳۹۳)، پنجاه متفکر بزرگ روابط بین الملل، ترجمه علیرضا طیب، چاپ دوم، تهران، نشر نی
- ۱۵- مارش. دیوید و استوکر. جری، (۱۳۷۸)، روش و نظریه در علوم سیاسی، ترجمه امیر محمد حاجی یوسفی، چاپ اول، تهران پژوهشکده مطالعات راهبردی
- ۱۶- مشیرزاده. حمیرا، (۱۳۸۶)، تحول در نظریه‌های روابط بین الملل، چاپ اول، تهران، انتشارات سمت
- ۱۷- مظاهری. محمد مهدی و ملایی. اعظم، (۱۳۹۱)، اشغال عراق (۲۰۰۳- ۲۰۱۱) از دیدگاه نظریه‌های روابط بین‌الملل: خردگرایی واقع بینانه در مقابل انسان گرایی فمینیستی، فصلنامه روابط خارجی، سال چهارم، شماره ۴، زمستان
- ۱۸- منوری. سید علی، (۱۳۹۶)، تحول روابط بین الملل از خردگرایی به تامل گرایی و ظهور فرانظریه به مثابه متافیزیک نوین، فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی، شماره ۳۰، بهار
- ۱۹- وفایی. عارف، (۱۳۹۸)، روش شناسی در روابط بین الملل و نسبت آن با علوم طبیعی، فصلنامه آفاق علوم انسانی، شماره ۲۵، اردیبهشت

1. Abdulsada Ali. Inass,(2023), Feminist Theorizing in the International Relations Discipline, Journal of International Woman's Studies, Volume 25, March
2. Linlater. Andrew and Burchill. Scott,(1996), Theories of International Relations, Macmillan Press
3. Morin. Jean-Frederic and Paquin. Jonathan,(2017), Foreign Policy Analysis: A Tool boox, university laval, QC, Canada, p. 301-307
4. Scheinphl. Christian, MacGlinchey. Stephen and Walters. Rosie,(2017), International Relations Theory, E-international relations, Bristol, England
5. Thiel. Markus,(2018), introducing Queer theory in international relations, E-international relations
6. Melanie. Richter-Montpetit,(2017), everything you always wanted about sex(in IR), But were Afraid to Ask: the Queerturn' in International Relations'. Millennium: journal of international studies 46(2),220-240
7. Manuela.Picaq and Thil.Markus,(2015), sexualities, in world polities:how LGBTQ claims shape international relations,New York: Routledge.
8. Mrinalini. Sinha, Donna, Gay and Angola. Woollacott,(1999), Feminism and Internationalism, Blachwell
9. Burchill. Scott and Linklater. Andrew, (2013), Introduction. In S. Burchill &A. Linklater(Eds), theories of international relations, plagrave Macmillan.
10. Withworth.S (2001), the practice and praxis of feminist research in international relations, In R.W. Jones(Ed), critical theory and world politics, (pp.149-160), lynne Rienner publisher.inc